



نقد اقتصاد سیاسی - نقد بتواریگی - نقد ایدئولوژی

فضیلت‌های امر توضیح‌ناپذیر:

درباره‌ی «جلیقه زردها»

ژاک رانسیر

ترجمه‌ی: یاسین فغانی



بهمن 1397

وقتی از توضیح جنبش جلیقه زردها سخن می‌گوییم باید بپرسیم مراد از توضیح‌دادن چیست. ارائه‌ی دلایل سررسیدن آن‌چه انتظارش را نداشتیم؟ در واقع، همیشه می‌توان دلایلی آورد و چنین دلایلی برای توضیح جنبش «جلیقه زردها» انبوه انبوه می‌آیند: زندگی در مناطق پیرامونی متروک، خالی از وسائل حمل و نقل و خدمات عمومی و نیز فروشگاه‌های قابل دسترس، خستگی رفت و آمد روزانه، ناپایداری شغلی، درآمدهای ناکافی، مستمری‌های ناقابل، معاش قسطی، آخر ماه‌های سخت ...

مسلماً دلایلی برای رنج کشیدن وجود دارد. اما رنج کشیدن یک چیز است، و دیگر رنج را تحمل نکردن چیز دیگری است. حتی نقیض آن است. زیرا که محرک‌های رنج که در توضیح شورش برمی‌شمرند دقیقاً مشابه دلایلی هستند که به یاری آن‌ها غیاب یک شورش را توضیح می‌دادند: شرایط سخت زندگی که طبیعتاً نه وقت و نه انرژی‌ای برای شورش کردن باقی می‌گذارند.

توضیح دلایل حرکت افراد با توضیح دلایل سکون آن‌ها یکی است. این تنها یک ناسازگاری نیست. همان منطق عقل توضیح‌گر است. نقشش این است که ثابت کند که جنبشی که تمام انتظارات را غافلگیر کرده است دلایلی ندارد جز آن‌هایی که نظم عادی چیزها را تغذیه می‌کنند و این که همان دلایل سکون، جنبش را نیز توضیح می‌دهند. منطق عقل توضیح‌گر این است که ثابت کند که اتفاقی نیافتاده که از پیش شناخته شده نباشد، فرقی ندارد، اگر دلمان با راست باشد، نتیجه این است که جنبش دلیل وجودی نداشته است، یا، اگر دلمان با چپ باشد این که جنبش کاملاً موجه است اما، متأسفانه، در زمانی بد و به شیوه‌ای بد به پیش رانده شده است، به دست افرادی که مناسب نبودند. اصل این است که جهان، بخش بر دو باقی بماند: کسانی هستند که نمی‌دانند چرا حرکت می‌کنند و کسانی که به جای آن‌ها چرایی آن را می‌دانند.

باید گاهی چیزها را وارونه گرفت: باید دقیقاً از این واقعیت حرکت کرد که کسانی که شورش می‌کنند دلایل بیشتری برای شورش کردن ندارند تا برای شورش نکردن و حتی معمولاً دلایل کمتری برای شورش کردن دارند. و با حرکت از این نقطه، باید پرسش کرد نه درباره‌ی دلایلی که ما را قادر می‌سازند که در بی‌نظمی، نظمی برپا کنیم بلکه درباره‌ی آن‌چه این بی‌نظمی درباره‌ی نظم مسلط چیزها به ما می‌گوید و درباره‌ی نظم توضیحات که معمولاً ملازم آن است.

هم‌چون تمام جنبش‌های سال‌های اخیر، جنبش جلیقه زردها کار کسانی است که معمولاً حرکت نمی‌کنند: نه نمایندگان طبقات اجتماعی معین یا مقوله‌هایی شناخته شده برای سنت مبارزاتی‌شان. مردان و زنانی میان سال، مشابه آن‌هایی که هر روز در خیابان یا جاده‌ها می‌بینیم، در کارگاه‌ها یا پارکینگ‌ها، حامل یک وسیله‌ی جانبی، تنها علامت مشخصه‌شان، آن‌چه هر راننده باید همراه داشته باشد. آن‌ها برای روزمره‌ترین دغدغه‌ها به راه افتادند. برای قیمت بنزین، نماد این توده‌ی محکوم به مصرف که دل روشنفکران ممتاز را به هم می‌زند. هم‌چنین نماد نرمالیت‌های که خواب آرام حاکمان ما بر آن استوار است: این اکثریت خاموش، متشکل از افراد پراکنده، بی‌هیچ شکلی از بیان جمعی، بدون «صدا»^۱ی غیر از همانی که به تناوب، نظرسنجی‌ها و نتایج انتخابات در حساب می‌آورند.

شورش‌ها دلیل ندارند. به عکس، منطق دارند. و این منطق دقیقاً عبارتست از شکستن چهارچوب‌هایی که معمولاً در قالب آن‌ها دلایل نظم و بی‌نظمی و صلاحیت دآوری درباره‌ی این دلایل ادراک می‌شوند. این چهارچوب‌ها پیش از هر چیز شیوه‌های کاربرد زمان و مکان هستند. افرادی «غیرسیاسی»^۲ که دائماً به تنوع مفرط ایدئولوژیک‌شان اشاره می‌شود، به گونه‌ای چشم‌گیر، شکل کنش جوانان عاصی جنبش میدان‌ها را برمی‌گیرند. اشغال. شکلی که دانشجویان شورشی، خود از کارگران اعتصابی وام گرفته بودند.

اشغال کردن، برگزیدن مکانی معمولی است تا در مقام جمعی رزمنده ظاهر شویم، مکانی که کاربری عادی‌اش را تغییر می‌دهیم: تولید، تردد یا چیز دیگر. «جلیقه زردها» فلکه‌ها را برگزیدند، این نامکان‌هایی که رانندگان گمنام هر روز دور آن می‌گردند. در

آنجا لوازم پروپاگاندا را کاشتند و آونک‌هایی موقتی مانند همان‌هایی که در سال‌های اخیر، افراد گمنام گردآمده در میدان‌های اشغالی ساخته بودند.

اشغال کردن، آفریدن زمانی ویژه نیز هست: زمانی که از دید فعالیت معمول کند شده، بنابراین از نظم معمول چیزها فاصله گرفته است؛ و به عکس، زمانی شتاب‌گرفته، به مدد پویایی‌های فعالیتی که مجبور می‌کند پیوسته خود را با ضرب‌الاجل‌هایی منطبق کنیم که برای آن‌ها آماده نشده‌ایم. این گوناگونی دوگانه‌ی زمان، سرعت عادی اندیشه و عمل را تغییر می‌دهد و هم‌زمان رؤیت‌پذیری چیزها و معنای امر ممکن را متحول می‌کند. آن‌چه موضوع رنج بود نمای دیگری می‌گیرد، نمای بی‌عدالتی. ضدیت با یک مالیات به احساس بی‌عدالتی مالیاتی بدل می‌شود و سپس به احساس بی‌عدالتی کلی نظم یک جهان. هر گاه تشکیلی از برابرها سیر معمول زمان را متوقف می‌کند و شروع به کشیدن رشته‌ای منفرد می‌کند - امروز مالیات بر بنزین، دیروز، گزینش در دانشگاه‌ها، اصلاح مستمری‌ها یا قانون کار - کل بافت درهم‌فشرده‌ی نابرابری‌ها، ساختاردهنده‌ی نظم کلی جهان تحت فرمان قانون سود را از هم می‌شکافد.

پس مسأله دیگر برآوردن یک خواست نیست. اکنون دو جهان هستند که با هم مقابله می‌کنند. این تقابل جهان‌ها شکاف را میان خواست آغازین و منطق جنبش عمیق می‌کند. امری که قابل مذاکره بود غیرقابل مذاکره می‌شود. معمولاً برای مذاکره نماینده می‌فرستیم. حال آن‌که «جلیقه زردها»، اهالی همان ولایت دور، که می‌گویند داوطلبانه به جاذبه‌ی پری‌های دریایی اقتدارگرایی «پوپولیسم» مایل است، مطالبه‌ی افقی بودن رادیکال را پی گرفته‌اند. مطالبه‌ای که گمان می‌کردیم خاص جوانان آنارشویست و رمانتیک جنبش‌های Occupy یا Zad³ است. میان برابرهای همبسته و مدیران قدرت الیگارشیکی، مذاکره‌ای در کار نیست. این امر بدین معناست که مطالبه‌ی افقی بودن تنها به مدد ترس از این مدیران پیروز می‌شود. اما این معنا را نیز می‌دهد که پیروزی این مطالبه، آن را نسبت به آن‌چه شورش بواسطه‌ی پیشرفت درونی‌اش «می‌خواهد» مضحک جلوه می‌دهد: پایان قدرت «نمایندگان»، کسانی که به جای دیگران فکر و عمل می‌کنند.

صحیح است که این «اراده» می‌تواند حتی شکل یک مطالبه بگیرد: همان رفتارندوم به ابتکار شهروندان معروف. اما صورت‌بندی این مطالبه‌ی معقول در واقع تقابل رادیکال میان دو ایده از دموکراسی را پنهان می‌کند: از یک سو برداشت الیگارشیکی حاکم؛ شمارش رأی‌های موافق مقابل رأی‌های مخالف در پاسخ به یک پرسش. و از سوی دیگر، برداشت دموکراتیک: کنشی جمعی که توانایی برابر هر کس و ناکسی را برای صورت‌بندی خود این پرسش‌ها اعلان و تحقیق می‌کند. زیرا که دموکراسی آن نیست که اکثریت چیزی را انتخاب کنند. کنشی است که قابلیت هر کس و ناکسی را در عمل می‌آورد، قابلیت آن‌هایی که هیچ «قابلیتی» برای قانون‌گذاری و حکومت‌کردن ندارند.

میان قدرت برابرها و قدرت اشخاص «قابل» برای حکومت‌کردن، همواره برخوردهایی وجود دارد، مذاکرات یا مصالحه‌هایی. اما در پس این‌ها، مگاک رابطه‌ی مذاکره‌ناپذیر میان منطق برابری و منطق نابرابری پابرجا می‌ماند. از این رو شورش‌ها همیشه در میانه‌ی راه می‌مانند، مایه‌ی کراهت بسیار و درعین حال رضایت بسیار عالمانی که شورش‌ها را محکوم به شکست می‌خوانند چرا که محروم از «استراتژی» اند. اما استراتژی چیزی جز روشی برای تنظیم ضربات در محدوده‌ی یک جهان معین نیست. هیچ یک از استراتژی‌ها چیزی درباره‌ی پرکردن حفره‌ی میان دو جهان نمی‌آموزند. این را هر بار می‌شنویم «ما تا آخر خط خواهیم رفت». اما آخر خط را نمی‌توان با هیچ هدف مشخصی یکی انگاشت، به ویژه از آن زمان که دولت‌های به اصطلاح کمونیست امیدهای انقلابی را در خون و گل غرق کردند. شاید باید شعار 1968 را این‌گونه فهمید: «این تنها یک آغازست، نبرد را ادامه دهیم». آغازها به پایان‌شان نمی‌رسند. به عبارت دیگر آن‌ها از بازآغازیدن باز نمی‌ایستند، حتی به قیمت تغییر بازیگران. و این رئالیسم توضیح‌ناپذیر شورش‌هاست، همانی که ناممکن را می‌طلبد. زیرا که ممکن پیشاپیش از او دریغ شده است. و در مقابل، قاعده‌ی

قدرت اینست: ⁴No alternative

یادداشت‌ها:

1. کلمه ی فرانسوی «voix» به معنای صدا که در متن اصلی از آن استفاده شده است، به معنی رأی است (مترجم).

2. Apolitiques

3 ZAD مخفف عبارت فرانسوی «Zone à défendre» به معنای «منطقه‌ای برای دفاع کردن». یکی از مثال‌های معروف ZAD اعتراض و مبارزه علیه طرح احداث فرودگاه در نوتردام در لاند در شمال شهر نانت در فرانسه است (مترجم).

4. به زبان انگلیسی در متن اصلی (مترجم).

لینک کوتاه شده در سایت «نقد»: <https://wp.me/p9vUft-18>